نقد فمینیستی بر رؤیای یک ساعته

 پاینده، حسین

22تاریخ ادبیات و تاریخ نقد ادبی،هر دو حاکی از کم اهمیّت تلقی شدن زنان دارند.تدوین‏کنندگان تاریخ ادبیات‏ که معمولا مرد هستند،به‏ندرت آثار نویسندگان و شعرای زن را همطراز آثار ادبی مرد می‏دانند و به همین دلیل در تصویر کلی‏ آنان را سپر تاریخی ادبیات،زنان صرفا حائز نقشی حاشیه‏ای و ثانوی‏اند.در نظریه‏های نقد ادبی نیز وضع بهتر از این نبوده‏ است.نظریه‏پردازان مرد یا اصلا توجه خاصی به نحوهء ارائه‏ شخصیتهای زن در ادبیات(بویژه ادبیات داستان)نداشته‏اند و یا اگر هم به این موضوع پرداخته‏اند،این کار را صرفا از دیدگاهی‏ مردسالارانه و حتی با تأیید تلویحی ستمی که بر زنان روا می‏شود انجام داده‏اند.از این حیث،پیدایش شیوهء نقد فمینیستی(زن‏ مدارانه)در بیست و پنج سال اخیر را باید تحولی مهم و درخور بررسی تلقی کرد.

فمینیسم را از یک نظر می‏توان چالشی علیه نقد فرمالیستی‏ دانست.هم فرمالیستهای روس و هم«منتقدان جدید»دههء 1930 در آمریکا طرفدار عینیت مبنائی‏1در نقد ادبی بودند و تأکید می‏ورزیدند که متن را باید«غیرشخصی»قلمداد کرد(و به‏ عبارت دیگر،ببه نظرات شخصی نویسنده پرداخت).اما فمینیستها برعکس در پی اعتراض به نحوهء ارائه شخصیتهای زن‏ در آثار ادبی‏اند و چون اثر را باز نمود عقاید شخصی نویسنده‏ می‏دانند،پدید آورندگان آثار مردسالارانه را به باد انتقاد می‏گیرند.

به رغم اهمیت فزاینده‏ای که فمینیسم در نقد ادبی معاصر کسب کرده و با وجود تأثیر بسزائی که منتقدان طفدار این شیوه‏ بر جهت‏گیری تفکر انتقادی گذاشته‏اند،نقد فمینیسمی برخلاف‏ بسیاری دیگر از شیوه‏های نقد ادبی،مکتبی منسجم و واجد اصول و روشهای تمرکز یافته و همسان نیست.همانطور که‏ راجر وبستر بدرستی اشاره می‏کند:

یکپارچه تلقی کردن نظریهء ادبی فمینیستی کار پر مخاطره‏ای‏ است.سرشت اغلب نوشته‏های فمینیستی چنان است که از دیدگاهی واحد و مرکزی اجتناب می‏ورزند و مبین مجموعه‏ای‏ از رهیافتهای متمرکز و نامتمرکزاند.2

با اینحال،بررسی نوشته‏های نظریه‏پردازان فمینیست نشان‏ دهندهء وجود دو گرایش عمده در این شیوهء نقد ادبی است. گرایش اول که«جلوه‏های زن»3نامیده می‏شود اساسا به این‏ وضوع می‏پردازد که زن در آثار ادبی(بویژه آثاری که مردان‏ نوشته‏اند)به چه صورت و با کدام نقشهای قالبی به خواننده ارائه‏ شده است.به اعتقاد هواداران این گرایش،نویسندگان مذکر اغلب به‏طور ضمنی فرض می‏کنند که خوانندهء آثار آنان مرد است‏ و به همین سبب،تصویر ارائه شده از زن در آثارشان به گونه‏ای‏ است که با مقتضیات فرهنگ مردسالارانه تطبیق دارد و اساسا همان فرهنگ را باز تولید می‏کند.جوزفین دانون نظریه‏پرداز این گرایش در نقد فمینیستی،در یکی از مقالات خود می‏نویسد: بخش بزرگی از ادبیات ما در حقیقت مبتنی بر جلوه‏هایی‏ ثابت یا کلیشه‏ای از زنان است...این آثار که در فرهنگ غرب‏ حائز اهمیت فراوانی هستند-مانند ادیسه،کمدی الهی و فاوست-«بطن»تجربه‏های زنان را نشان نمی‏دهند.4

دانون معتقد است که به دلیل سیطرهء مردسالاری در فرهنگ و ادبیات،زنان غالبا به صورت تابعی از امیال مردان تصویر شده‏اند و لذا نقد ادبی باید در عین توجه به جنبه‏های‏ زیبایی شناختی اثر،به جوانب اخلاقی آن نیز بپردازد:

نقد فمینیستی ماهیتی اخلاقی دارد زیرا از نظر دور نمی‏دارد که یکی از مسائل اصلی ادبیات غرب این است که در بسیاری از آثار ادبی،زنان انسان تلقی نشده‏اند...بلکه بیشتر حکم اشیایی‏ برای تسهیل،توجیه و حمایت از خواستهای مردان را دارند.5

گرایش دوم نقد فمینیستی،«نقد زنان»6نامیده می‏شود و نظریه‏پرداز اصلی آن الیان شوالتر است.در این نوع نقد فمینیستی،به زن در مقام نویسنده توجه می‏شود.به گمان‏ شوالتر،مکتب«جلوه‏های زن»عملا فقط به نظرات مردان راجع‏ به زنان می‏پردازند و به همین لحاظ،حیطهء محدودی دارد.وی‏ در این باره می‏نویسد:

اگر نقشهای قالبی خصیتهای زن در آثار ادبی،یا جنسیت‏گرایی منتقدان مرد،یا نقش محدود زنان در تاریخ‏ ادبیات را بررسی کنیم،هیچ چیز راجع به احساسات و تجرببیات‏ زنان در نمی‏یابیم،بلکه فقط می‏فهمیم که به زعم مردان،زنان‏ چگونه باید باشند.7

شوالتر و منتقدان طرفدار مکتب«نقد زنان»متقابلا توجه‏ فراوانی به ساختار و مضامین آثار ادبی نویسندگان زن دارند تا از این طریق به شناخت پویش‏روانی‏8فعالیتهای زنانه راه ببرند. هرچند انتقاد شوالتر از گرایش«جلوه‏های زن»وارد به نظر می‏رسد،با اینحال باید پذیرفت که این گرایش با فراهم آوردن‏ شالودهء نقد فمینیستی،بدیل نیرومندی در برابر شیوه‏های متداول‏ نقد ادبی ایجاد کرد که شاید مهمترین پیامد آن،ترغیب مردان و زنان به دگرگون کردن طرز تفکر خود دربارهء ادبیات بوده است. در نوشتهء حاضر قصد آن است که نقدی فمینیستی از داستان‏ کوتاه«رؤیای یک ساعته»نوشتهء کیت شوپن به دست داده شود. منظور از«نقد فمینیستی»هر دو گرایش این شیوهء نقد است و لذا برای ملحوظ داشتن دو دیدگاه فوق الذکر،با طرح چند پرسش و کوشش در جهت ارائهء پاسخهایی به آنها متن داستان را تحلیل‏ خواهیم کرد.

1-اگر نویسندهء این داستان مرد بود،چه تغییراتی در ساختار روایت و عناصر آن(بویژه شخصیت‏پردازی و مضمون)رخ‏ می‏داد؟ساختار روایتی داستانهایی که نویسندگان مردسالار می‏نویسند،عمدتا از سه جهت با داستانهای نویسندگان زن‏ تفاوت دارد:الف-زنان را بیشتر به صورت تابع‏کارپذیر)نشان‏ می‏دهد و نه به صورت فاعل(کارساز)؛ب-شخصیتهای قالبی و مضحک از زنان ارائه می‏دهد؛ج-وجود مشتقل برای زنان قائل‏ نیست بلکه آنان را برحسب تفاوتشان با مردان مشخص می‏کند. در داستان کوتاه«رؤیای یک ساعته»،نحوهء ارائه شخصیت خانم‏ ملارد به گونه‏ای است که این ساختار روایتی مردسالارانه درهم‏ می‏شکند،بدین ترتیب که:اولا،شخصیت اصلی این داستان‏ زن است و وقایع بر محور احساسات و اعمال او متمرکز شده‏ است.

در نخستین جملهء داستان،ابتدا خانم ملارد به خواننده معرفی‏ می‏شود و همین نکته به خودی خود حکایت از اهمیت او در مقام‏ شخصیت اصلی دارد.سپس هنگامی که خانم ملارد خویشتن را در اتاق خود محبوس می‏کند،راوی(و در نتیجه،خواننده) همراه اوست.در واقع،از زمان گفته شدن خبر مرگ شوهر خانم ملارد به او،همهء صحنه‏های داستان با حضور خانم ملارد به پیش می‏رود.بدین ترتیب،زن-آنگونه که در این داستان‏ جلوه یافته است-موجودی منفعل و دارای اهمیت ثانوی‏ نیست.ثانیا،رفتار خانم ملارد پیشبینی ناپذیر و غیر کلیشه‏ای‏ است.برای مثال،وقتی خانم ملارد خبر مرگ شوهرش را می‏شنود،«برخلاف سیاری زنان دیگر که چنین خبری را می‏شوند بهت‏زده و عاجزانه نگفت که باور نم‏کند».یا در بخش دیگری از داستان،راوی دربارهء افکار خانم ملارد چنین‏ می‏گوید:

می‏دانست که وقتی آن دستان مهربان و نرم را تا شده بر سینهء جنازه ببیند؛وقتی چهره‏ای را که همیشه با عشق به او نگاه کرده‏ بود.بی‏حرکت و خاکستری و مرده ببیند،باز هم خواهد گریست.ولی پس از آن لحظهء تلخ،صف طولانی سالهای آتی‏ را می‏دید که تماما متعلق به او بودند.و برای استقبال،دستانش‏ را گشود و به طرف آنها گرفت.

رفتار غیر معمول خانم ملارد،تصوارات قالبی خواننده‏ دربارهء«زن شوهر مرده»را باطل می‏کند و در عوض از او می‏خواهد که به دنبال کشف انگیزهء این رفتار باشد؛به عبارت‏ دیگر،نحوهء شخصیت‏پردازی،ارتباطی انداموار9با مضمون‏ داستان دارد.

ثالثا،تصویر ارائه شده از زن در این داستان،مبین این‏ حقیقت است که نویسنده وجود مستقلی برای زنان قائل است. جوزفین دانون بدرستی اشاره می‏کند که:

در ادبیاتی که مردان می‏نویسند،زنان عمدتا«غیر»10تلقی‏ می‏شوند؛به عبارت دیگر،زنان اشیائی هستند که میزان‏ اهمیتشان بستگی به این دارد که تا چه حد اهداف شخصیت‏ اصلی مرد را محقق می‏کنند و یا دست کم می‏گیرند.چنین‏ ادبیاتی از دیدگاه زنان،بیگانه محسوب می‏شود زیرا هویت ذاتی‏ آنان را انکار می‏کنند.11

در داستان«رؤیای یک ساعته»،این دقیقا هویت ذاتی زنان‏ است که دائما در کانون توجه خواننده قرار می‏گیرد.توصیف‏ مکان-آنطور که شخصیت اصلی از پنجرهء باز مقابل خود می‏بیند -در واقع تبیین احساسات زنان ستم‏دیده‏ای از قبیل خانم ملارد است.بنابراین دلایل،واضح است که شواهد قوی دال بر زن‏ بودن نویسنده در متن داستان یافت می‏شود و طیعتا اگر نویسنده‏ مرد می‏بود،ساختار روایتی آن،ویژگیهای سه‏گانه‏ای را می‏داشت که پیشتر توضیح داده شد در این داستان نقض شده‏ است.

2-آیا برداشتهای خوانندهء زن از این داستان با برداشتهای‏ خوانندهء مرد یکسان است؟پاسخ این سئوال،ناگزیر مشروط به‏ عوامل دیگر است(مثلا این‏که خوانندهء زن تا چه حد به تبعیضی‏ که فرهنگ مردسالارانه علیه زنان روامی‏دارد وقوف داشته‏ باشد،یا خوانندهء مرد تا چه حد دیدگاههای مردسالارانه را از ذهنیت خود زدوده باشد).در پاسخی که به دنبال آن می‏آید،اساسا زن‏سنخی‏12و مردسنخی‏مد نظر است.منظورم از«زن‏سنخی» زنی است که خود قربانی ستم جنسیتی است و«مردسنخی»نیز مردی است که بر این ستم صحه می‏گذارد.

داستان«رؤیای یک ساعته»یقینا واکنشهای تضادی در خوانندگان مذکر و مونث خود برمی‏انگیزد.خوانندهء مرد (مردسنخی)بخش اعظم رفتار خانم ملارد را توجیه‏ناپذیر می‏داند.قسمت اصلی داستان،توصیف پیامدهای درونی‏ شنیدن خبر مرگ است و از آنجا که خوانندهء مرد دقیقا با همین‏ احساسات درونی زنانه بیگانه است،احتمالا این قسمت از داستان را بیش از حد طولانی و حتی نامرتبط با بخشهای دیگر قلمداد می‏کند.ماهیت حسی که به قول راوی«از دل آسمان به‏ بیرون می‏خزد و از میان صداها،رایحه‏ها و رنگی که فضا را پر کرده»به سوی خانم ملارد می‏آید،برای چنین خواننده‏ای مبهم‏ باقی می‏ماند.به همین ترتیب،وی نیز همچون پزشکانی که در پایان داستان با توجه به بیماری قلبی خانم ملارد مرگ او را ناشی‏ از«شعف»می‏دانند،تصور می‏کند که مرگ شخصیت اصلی به‏ علت رویارویی ناگهانی و غیره منتظره با کسی است که مرده تلقی‏ می‏شد.

از سوی دیگر،خوانندهء زنی که در زندگی شخصی خود مرارتهای مشابهی را تحمل کرده است،واکنشهای غیر معمول‏ خانم ملارد را بهتر درک می‏کند.چنین خواننده‏ای چندان‏ متعجب خواهد شد که چرا خانم ملارد در این وضعیت با خود می‏اندیشد که«ارادهء نیرومندی بود تا...ارادهء او را مطیع‏ خود کند».وجه مشترک خوانندهء زن و شخصیت اصلی داستان‏ (ستم‏کش)،ابتدا حس همدردی‏13را برمی‏انگیزد و نهایتا سرشت اغلب نوشته های فمینیستی‏ چنان است که از دیدگاهی واحد و مرکزی‏ اجتناب می‏ورزند

موجب همدلی عاطفی‏14بین آنان می‏شود.

3-نویسنده با استفاده از چه تمهیدی مضمون فمینیستی‏ ستم کشیدگی زنان را در داستان برجسته کرده است؟مضمون‏ داستان اساسا از طریق بکارگیری طنز تلخ‏15برجسته شده‏ است.جای‏جای داستان مشحون از موقعیتها یا گفته‏هایی است‏ که به نحو طنزآمیزی تلخ‏اند و در واقع نویسنده با توسل به این‏ تمهید،به اجزاء مختلف ساختار داستان وحدت بخشیده است. مصداقهای طنز تلخ در این داستان به ترتیب زیر است:

الف-در آغاز داستان،جوزفین خواهر خانم ملارد و ریچاردز دوست همسرش«بسیار احتیاط کردند که خبر مرگ‏ شوهرش را حتی القدور با مقدمه‏چینی به او بگویند».آنها با این پیشفرض که خانم ملارد همسرش را بسیار دوست‏ می‏داشته،گمان می‏کنند که خبر غم‏انگیزی را به او می‏دهند؛ غافل از این‏که چون خانم ملارد از زندگی مشترکش با آقای‏ ملارد فقط رنج برده است،در واقع از خبر مرگ او خوشحال‏ می‏شود.

ب-در اوج داستان،وقتی آقای ملارد بی‏خبر از حادثهء قطاری که تصور می‏شد خود او هم در آن جان داده است وارد خانه می‏شود،ریچاردزبه سرعت تلاش می‏کند از دیده شدن او توسط خانم ملارد جلوگیری کند زیرا خوب می‏داند که روبرو شدن آنان برای خانم ملارد که به بیماری قلبی مبتلاست،چیزی‏ جز یک شوک مهلک نیست.اما به گفته راوی«ریچاردز بسیار دیر جنبیده بود».این گفتهء راوی نیز کل این واقعیت،طنزآمیز و در عین حال تلخ است.در ابتدای داستان،ریچاردز پس از ارسال دومین تلگراف از صحت خبر مطمئن شده بود«و بعد عجله کرده بود تا با پیشدستی مانع رسیدن خبر توسط دوستی با احتیاط و شفقت کمتر شود».در حقیقت،اگر ریچاردز در ابتدای داستان«دیر جنبیده بود»،آقای ملارد زودتر از او به خانه‏ می‏رسید و چون در آن صورت خانم ملارد نیز خبر نادرست‏ مرگ شوهرش را نشنیده بود،از زنده دیدن شوهرش سکته‏ نمی‏کرد.

ج-در پایان داستان،پزشکانی که جسد خانم ملارد را معاینه‏ کرده‏اند می‏گویند که وی«از بیماری قلبی مرده است،از شعفی‏ که مرگ‏آور است».تصور پزشکان این است که خانم ملارد وقتی ناگهان با همسرش روبرو شد،از فرط خوشحالی بخاطر زنده بودن او،سکتهء قلبی کرده است.در واقع شعف خانم ملارد نه به خاطر زنده دیدن شوهرش بلکه به دلیل مرگ آقای ملارد بوده‏ است و هنگامی که ناگهان می‏بیند او نمرده است،از غصهء اینکه‏ همچنان باید زندگی غمبار خود با او را ادامه دهد،جان‏ می‏سپارد.

د-و سرانجام آخرین و تلخ‏ترین طنز،مرگ خانم ملارد در پایان داستان است.در آغاز داستان آقای ملارد مرده و خانم‏ ملارد زنده است،حال آنکه در پایان این وضعیت بر عکس‏ می‏شود.باید گفت خانم ملارد تا زمان شنیدن خبر مرگ‏ شوهرش،به ظاهر زنده و در حقیقت مرده بوده زیرا تا آن زمان‏ هرگز اجازهء ابراز وجود و اعمال ارادهء مستقل خویش را نداشته‏ است.زندگی راستین او از زمانی شروع می‏شود که شوهرش‏ می‏میرد.توصیف زمان(بهار)و مکان(میدان فراخ روبروی‏ خانهء خانم ملارد)،حکایت از همین زندگی جدید با همهء امکانات بالقوهء آن برای محقق کردن آرزوهای سرکوب شده‏ دارد:

در میدان فراخ روبروی خانه‏اش،نوک درختانی را می‏دید که‏ همگی از نفس حیات‏بخش بهاری تکان می‏خورند.عطر فرحبخش باران در فضا موج می‏زد...نغمهء خفیف ترانه‏ای که‏ کسی در دوردستها سر داده بود به گوشش می‏رسید...

طنز تلخ قسمت پایانی داستان،چند وجهی است و وجوه‏ چندگانه آن همگی یک ایدهء واحد(مضمون داستان)را به خواننده‏ منتقل می‏کنند:الف-خانم ملارد در فصلی می‏میرد(بهار)که‏ زمان حیات مجدد طبیعت و اوست؛ب-رؤیای او دربارهء زندگی آینده‏اش؛بیش از یک ساعت دوام ندارد؛ج-پایان‏ زندگی خانم ملارد درست همزمان با آغاز زندگی او رخ‏ می‏دهد.

پانویس:

(1). Objectivity

(2). Roger websterṣliterary theory:An Introduction(London:Edward .75.P/(1990، Amold

(3). Images of women

(4). Moral criticismṣin Twentieth-century literary Theory:A Readerṣed. L Josephine DonovanṣBeyond the Net:Feminist criticism as a .266. P ،(1988، K.M.Newton(london:Macmillan

(5). Ibid.P.267.

(6). Gynocriticism

(7). Elian ShowalterṣTowards a Feminist Poeticsṣin K.M.Newton .269. P ،1988

(8). Psychodynamics

(9). Organic

(10). Other

(11). Josephin DonovanṣBeyond the Net:Feminist criticism as a .41.P،(1983)17، Moral criticismṣDenver Quarterly

(12). typical

(13). sympathy

(14). empathy